

هو العليم

تبيين و شرح نکاتی از آیه شریفه:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا... صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾

عید قربان ۱۴۲۱ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَ النَّعْمَ بِالشُّكْرِ،

نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى

هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ

عَنْهُ، وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ

غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ عَايِنَ

الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصُهُ

الشُّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ. وَ نَشْهَدُ أَنَّ لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ

لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَبْدُهُ

وَ رَسُولُهُ؛ شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ،

لَا يَخِفُّ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ [مِنْهُ]

عَنْهُ. أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَ بِهَا

الْمَعَادُ؛ زَادٌ مُبْلِغٌ وَ مَعَادٌ مُنْجِحٌ، دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ

وَعَاها خَيْرُ وَاِعٍ، [فَأَسْمَعُ دَاعِيَهَا وَفَاذَ وَاِعِيَهَا].^١

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ
وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا *
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾.^٢

اللَّهُمَّ أَفْضَ صَلَاةٍ صَلَوَاتِكَ وَ سَلَامَةٍ تَسْلِيمَاتِكَ

عَلَى أَوَّلِ التَّعِينَاتِ الْمُفَاذَةِ مِنَ الْعَمَاءِ الرَّبَّانِي، وَ آخِرِ

التَّنَزُّلَاتِ الْمُضَافَةِ إِلَى النَّوعِ الْإِنْسَانِي، الْمُهَاجِرِ مِنْ مَكَّةَ،

كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ ثَانِي.^٣ وَ صَلَّ وَ سَلَّمَ عَلَى

عِزَّتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْهُدَاةَ الْمَهْدِيِّينَ لِأَسِيَّا بَقِيَّةَ اللَّهِ

فِي الْأَرْضِينَ الْحُجَّةَ ابْنَ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِي عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى

فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَ جَعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ الذَّابِّينَ

عَنْهُ.

نَكَاتِ مَوْجُودِ دَرِ آيَةِ ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا... صَبَّارٍ

شَكُورٍ﴾

^١ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩.

^٢ سوره نصر (١١٠). نور ملكوت قرآن، ج ٢، ص ٥٤٠:

«چون نصرت و پیروزی خداوندی رسید، و دیدی که مردم دسته‌دسته در
دین خدا وارد می‌شوند، در این حال با حمد پروردگارت تسبیح او را بجای
آور، و از او طلب غفران بنما که حقا او آمرزنده و تواب است.»

^٣ مجموعه رسائل ابن عربی (٣ جلدی)، ج ١، ص ٦٥٤، صلوات خاصه
محيی الدین بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۱

«ما موسی را به سوی قومش فرستادیم تا آنها را از ظلمات خارج کند و داخل در نور قرار بدهد و آنها را به ایام‌الله متوجه کند. در این مسئله خروج از ظلمات به نور و تذکر به ایام‌الله، آیاتی است برای افرادی که خیلی اهل صبر و بردباری و تحمل هستند، و در عین صبر و بردباری و تحمل، شاکر نعمات الهی هم هستند.»

خداوند در این آیه شریفه نکاتی را متذکر می‌شود: نکته اول مسئله ظلمات است. باید بینیم ظلمات چیست؟ نکته دوم مسئله نور است که می‌فرماید: «آنها را از ظلمات خارج کن و داخل در نور کن!» نکته سوم مسئله ایام‌الله است که می‌فرماید: «آنها را متوجه ایام‌الله کن!» ایام‌الله چیست که خداوند تلو دخول به نور و خروج از

^۱سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵.

ظلمات، تذکر به ایام‌الله را مندرج می‌کند؟! نکته دیگر، مسئله صبر است. صبر در اینجا چه معنایی دارد؟ آن‌هم نه صبر تنها، بلکه صبر به صیغه مبالغه! صَبَّار یعنی کسی که خیلی اهل تحمل است، کسی که خیلی بردبار و خیلی متحمل و صبور است. و آخرین نکته، مسئله شکر است. چه مطلبی مترتب می‌شود که خداوند می‌گوید: این افرادی که صبر می‌کنند، شکور هم هستند و خیلی شکر می‌کنند؛ یعنی نه تنها شاکر هستند، بلکه شکور هستند! صفت مُشْبِههِ دَلَالَتِ بَرِّ مَبَالِغِهِ می‌کند. در اینجا هم صَبَّار دارای معنای ظریف و لطیفی است و هم شکور دارای معنای دقیقی است. خداوند این نکات را در این آیه بیان می‌کند؛ آیه‌ای که مناسبت با امروز و این ایام دارد.

اولاً ظلمات چیست که خداوند می‌فرماید: ﴿أَنْ أَخْرَجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. آیا ظلمت، بودن در این دنیا و استفاده از این مواهب دنیویة الهیه است؟! این معنا ندارد! اگر این دنیا خلاف مشیت و اراده و رضای پروردگار بود، چرا باید این بدن

عنصری و مادی ما خلق شود؟! و چرا باید تکامل ما در این بدن تحقق پیدا کند؟! و چرا ما مانند سایر مجردات و خلائق منحاز از ماده، دارای آن کمال روحی و مرتبه وجودی نباشیم؟! و اصلاً مگر غیر از این است که این دنیا ظهوری از ظهورات جمالیّه پروردگار و مظهری از مظاهر عالم کون و عالم خلق است؟! پس نفس این دنیا نمی تواند ظلمت باشد؛ چون نفس این دنیا و به عبارت دیگر عالم ماده و عالم کون و فساد، خلقی از خلائق پروردگار و وجودی از انحاء وجودات متنازله از وجود بسیط و بالصرافه است، و نمی شود پروردگار متعال از جمال الهی که به صورت عالم دنیا تجلّی پیدا کرده است، تعبیر به ظلمت کند! پس منظور از ظلمت چه می تواند باشد؟ در یک عبارت مختصر و مُجمل، ظلمت عبارت است از انصراف تعلق این دنیا به مبدأ فعال و مبدأ مرید و مبدأ اعلای خود! ظلمت عبارت است از انصراف انسان از اتکای این دنیا به دستی پشت پرده و غیب که مدیر و مدبّر این عالم است و نسبت به مسبّب، جنبه سببیّت و علّیت دارد. ظلمت عبارت است از غفلت در اتکای این مظاهر به آن ظهور ازلی؛

و به واسطه این غفلت، جهت استقلال دادن و آن را منحاز از اراده و مسیر تکاملی خود دانستن و به دنیا از روی جهل توجه کردن و دنیا را مَقَرَّ نه مَمَرَّ دانستن^۱ و تمام هم و غم خود را برای دنیا و عمران و آبادی آن صرف کردن! این می شود ظلمات. [و در یک جمله،] ظلمات یعنی [به مظاهر] جنبه استقلالی دادن؛ و نور یعنی به آنها جنبه وساطت و آلیت و مَعْبَر دادن!

﴿أَنْ أَخْرَجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ یعنی قوم خود را از ظلمات خارج کن؛ زیرا آنها تا به حال دنیا را مَقَرَّ پنداشته اند و نسبت به آن نظر استقلالی داشته اند و نسبت به مبدأ که ماورای این دنیا است و مآل ما به سوی آن است، توجهی نداشته اند و زندگانی را فقط زندگانی این دنیا می دانند.

مانند منطق مادّیین که خداوند متعال از آن تعبیر می کند:

^۱ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۳: «الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ لَا دَارُ مَقَرٍّ». عنوان بصری، ج ۲، ص ۵۷: «دنیا جای مَمَرِّ و عبور و آخرت محلّ ثبات و قرار است.»

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۱ «حیات ما فقط آن چیزی است که در

آن زندگی می‌کنیم. موت ما فقط آن چیزی است که برای ما در این دنیا اتفاق می‌افتد و ما پس از این دیگر عالمی نداریم.»

[آنها می‌گویند:] پرونده ما در همین دنیا باز

و به همین دنیا ختم می‌شود و مسئله و مرتبه و عالم دیگری در پس این دنیا نیست. آنها تمام هم و غم خود را برای عمران این دنیا و بهتر زیستن و بهتر لذت بردن در آن و تکلیف و تنوع بیشتر و استفاده نفسانی بهتر از آن و توغّل در کثرات به کار می‌برند. دنیا را برای دنیا و فقط برای گذر عمر می‌خواهند و نسبت به آن، جهت استقلال می‌دهند؛ نه جهت تبعی و مجازی! این منطق، منطق مادّیین است، همان‌طور که می‌بینیم!

در قبال این منطق، منطق الهیّین است که می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲

^۱ سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۳۷. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۵۷:

«غیر از زندگی دنیا چیزی نیست؛ ما زنده می‌شویم و می‌میریم، و برای ما بعث و نشور و حشری نخواهد بود.»

^۲ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۴.

«منزل آخرت، جای زندگانی است. ای کاش

اینها این مطلب را می دانستند!»

ای کاش اینها عقل و مغز خود را به کار

می انداختند و متوجه می شدند، و ای کاش توغل در

این دنیا آنها را نسبت به این مسئله صارف نمی بود و

آنها را از این مسئله غافل نمی کرد!

آنها می گویند: **﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾**، ولی

اینجا می فرماید: **﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾**؛ اگر

جایی برای زندگانی و معاش وجود داشته باشد، آن

دنیا است! این دنیا، [محلّ] گذر است! این دنیا،

[محلّ] عبور است!

آیا تا به حال دیده شده که کسی آن مسافتِ

خیابان و کوچه‌هایی را که برای رفتن و رسیدن به

منزل خود طی می کند، خانه خود بپندارد؟! اگر از

شما سؤال کنند که منزل شما کجا است، آیا منزل

خود را خیابان فلان و کوچه فلان آدرس می دهید؟!

خیابان، کوچه و آدرس، پل عبور برای رسیدن به

منزل و محلّ برای وصول به مقصود و مقصد هستند

و معنا ندارد انسان در آن کوچه و خیابان و راه، به

نظر استقلال‌ی بنگرد و به نظر آلی نگاه نکند! اگر

این طور باشد، می گویند عقل او کم است و او را در زمره عقلا به حساب نمی آورند؛ زیرا به معبر به جنبه استقلال‌ی نگاه کرده و از آلیت به جنبه نفسی رسیده است، و این غلط است! لذا کسی در کوچه و خیابان تأمل نمی کند و بیخود وقت خود را نمی گذراند، بلکه می خواهد آن خیابان و آن کوچه زود تمام شود تا به منزل برسد.

از دید عقلا و حکما و الهیون، دنیا - همان طوری که خداوند تعبیر می فرماید - ممر^۱ است، نه مقر؛ یعنی دنیا محلّ قرار نیست! بنابراین افراد نسبت به این مسئله دارای حالات مختلف و ظروف متفاوتی هستند. بعضی ها طبق آیه شریفه، در این دنیا می گویند: **﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾**؛ و در روز قیامت هم زبان حالشان این است: **﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يُحَسِّرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾**^۱.

روزی می آید که روز قیامت است و این

^۱ سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۵۳:

«گفتار ستمگران است در روز قیامت که (ای حسرت و ندامت برای من بر آنچه من درباره جنب خدا کوتاهی کرده‌ام.»

نفوسی که دنیا را با آن نظر استقلالی نگاه می کردند و اصلاً متوجه آخرت نبودند و برای گذران زندگی و بهتر زندگی کردن، روز را به شب سپری می کردند و به مسئله روح و نفس و مال این دو هیچ توجهی نداشتند، در آن روز می گویند: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرْتَنِي﴾؛ «ای وای، ای حسرت، ای حسرت ابدی، ای حسرتی که دیگر پایان ندارد!» چرا این حرف را می زنند؟ چون دیگر نتیجه کار را در آنجا می بینند. آنجا که دیگر مثل اینجا غفلت نیست! آنجا حساب است و دیگر عمل نیست؛ **الْيَوْمَ عَمَلٌ وَّ لِحِسَابٍ وَّ**

غَدًا حِسَابٌ وَّ لِعَمَلٍ!^۱

در آنجا وقایع برای آنها مشخص است. با چشم خود جهنم را می بینند. با چشم خود بهشت و نعمات الهی را می بینند. از همه اینها گذشته، نفس حرمان و نفس محرومیت از نعمات الهی که به واسطه از دست دادن این سرمایه در دنیا برای آنها پیدا شده،

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۸۴. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۱۹:

«امروز روز عمل است و حسابی نیست؛ و فردا روز حساب است و کرداری نیست.»

از هر عذابی سوزنده‌تر است!

در روز قیامت، برای مخالفین و افراد غافل، هیچ عذابی سوزنده‌تر از این نیست که احساس کنند چه سرمایه‌ای را از دست داده‌اند و چه سرمایه‌ای از آنها از بین رفته است.

من باب‌مثال اگر ما در این دنیا مبلغ مُعتنابهی پول داشته باشیم و آن را گم کنیم، شب تا صبح خوابمان نمی‌برد! دائماً حسرت آن را می‌خوریم و می‌گوییم: «ای داد بیداد، ای کاش این مال را در منزل می‌گذاشتم، ای کاش با خودم نمی‌آوردم تا اینکه در خیابان بیفتد و گم شود! اگر من این مال را گم نمی‌کردم، تا به حال چه کارها با آن می‌کردم! من چه آرزوهایی برای استفاده و تکامل این مال داشتم! تمام آرزوهای من بر باد رفت!» در روز قیامت هم حسرت ابدی متوجه افراد غافل است که می‌گویند:

﴿يُحَسِّرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾؛ یعنی در دنیا خدا ناظر و مراقب ما بود و همه نوع وسایل و ابزار و آلات تکامل را در اختیار ما قرار داده بود! معنای «جنب الله» این است.

شما خیال می‌کنید این فهمی که خدا به ما داده

است، کم چیزی است؟! این موانعی که پروردگار از سر راه ما برداشته، کم چیزی است؟! آن مسائلی که موجب هدایت ما است، آن کلمات بزرگان، آن راه رفته شده، آن مطالبی که همین طور نسل به نسل و با همت بزرگان و اولیا به گوش ما و به قلب ما رسیده است، کم چیزی است؟! این مطالب و قضایا برای چه کسی آماده و مهیا شده است؟! اگر ما در اینجا تفریط کنیم و این مطالب را به کار نگیریم، نکند که در روز قیامت زبان حال ما هم همین باشد؟! خدا می گوید: «من که به تو فهم دادم، تو به افراد دیگر چه کار داشتی؟! مگر حساب تو با حساب افراد دیگر یکی است؟! من به تو شعور دادم، من به تو تجربه حضور و ملاقات با بزرگان را اعطا کردم، کتاب های راهنمای به سوی خود را در اختیار تو قرار دادم، رفیقی که تو را در این راه یاری کند در اختیار تو گذاشتم، موانعی که می توانست تو را از راه و مقصد و مقصود من باز بدارد، از سر راه تو برداشتم، موقعیت تو را موقعیتی قرار دادم که بتوانی این راه را طی کنی! من تمام اینها را در اختیار تو قرار دادم، اما

تو چه کردی؟! تو چه نحوه از اینها استفاده کردی و آنها را به چه نحو گرفتی؟ آیا به جدّ برخورد کردی یا شوخی کردی؟!»

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - بارها

می فرمودند:

برای رسیدن به مقصود و کمال و فنای الهی، این یک عمر ما خیلی زیاد است! انسان در یک عمر، می تواند چند مرتبه این راه را طی کند!

این مطالب، شوخی نیست! إن شاء الله خدا آن

روز را نیاورد و دست ما را بگیرد و ما را از خواب

جهل و غفلت بیدار کند، ولی چنانچه توفیق الهی

شامل حال بنده‌ای نشود و او در غفلت بماند، ممکن

است در روز قیامت، ما بسیار سوزنده‌تر و جانگدازتر

از آن افرادی که این مطالب به دست آنها نرسیده

است، بگوییم: ﴿يُحَسِّرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ

اللَّهِ﴾. اینها یک دسته هستند.

دسته دیگر افرادی هستند که یک مقدار جلو

آمده‌اند؛ گناهی کرده‌اند، عمل صالحی انجام داده‌اند،

دارای حالات مختلفی هستند، محبتی دارند، اعتقادی

دارند، ولیکن تمام عیار نیامده‌اند. [خداوند

می فرماید: [**﴿وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا**

صَالِحًا وَءَاخِرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ

غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ^۱ دستۀ دوم افرادی هستند که در زندگی

خلط می کنند؛ گاهی عمل صالح، گاهی گناه! گاهی

غفلت، گاهی توجه! به قول مرحوم آقا

– رضوان الله عليه – که می فرمودند:

بعضی ها راهشان همین طور مستقیم است؛ مثل

خطّ مستقیم! ولی بعضی ها [مقداری] راه

می روند، ولی بعد به سمت دیگر کج و متمایل

می شوند! دوباره به خطّ [مستقیم] برمی گردند،

ولی دوباره کج می شوند! دوباره برمی گردند و

همین طور دائماً در حال تمایل به یمین و یسار

هستند و در یک خطّ مستقیم قرار ندارند.

﴿وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا

صَالِحًا وَءَاخِرَ سَيِّئًا﴾؛ اینها به ذنوب خود اعتراف

می کنند. اینها مسلمان و شیعه هستند، ولی دنیا را با

خلط و مزج بین ثواب و گناه طی می کنند؛ یعنی هم

عمل صالح دارند و هم گناه دارند و هر دو را با هم

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۹۴:

«و جماعت دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف نموده، مقداری از اعمال صالحه انجام داده اند و مقداری از اعمال زشت بجای آورده اند. شاید خداوند از گناه آنها درگذرد، و به درستی که خداوند غفور و رحیم است.»

قاطی کرده‌اند. اینها از جمله افرادی هستند که دل آنها پاک است، ولی بالأخره در اینجا دارای نوساناتی بوده‌اند. ﴿عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾؛ **اِنْ شَاءَ اللهُ** رحمت و عطف خداوند شامل حال اینها می‌شود و خداوند غفور و رحیم است!

خصوصیات اصحاب الیمین و مقربین

دسته دیگر اصحاب یمین هستند. ﴿وَأَمَّا إِنْ

كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾؛^۱ اینها افرادی هستند که از آن

دسته قبل بالاتر و دارای حالات روحی و ملکات و

مکاشفات روحانی هستند. ﴿فَسَلِّمْ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ

الْيَمِينِ﴾؛ سلام از ناحیه پروردگار نسبت به اصحاب

الیمین می‌آید! این هم یک دسته دیگر.

و دسته دیگر آن افرادی هستند که دامن خود

را از هر تعلقی که به غیر او است، تکانده‌اند! و چشم

خود را از هر چه غیر از او است، بسته‌اند! و هر چه

غیر از او است، حتی نعمات الهیه و حُجُب نوریه را

هم کنار گذاشته‌اند، و چیزی جز جمال او را مشاهده

^۱ سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۰ و ۹۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۷:

«و اما آن کسانی که از اصحاب سعادتند پس سلام خدا بر آنها از جانب تو باد، یعنی بشارت سلامت پیوسته به آنها می‌رسد.»

نکرده‌اند، و راهی جز لقای او نپیموده‌اند، و مقصدی جز وصول به او در نظر نگرفته‌اند، و فکری جز فنای در ذات او در مخیله آنها خطور نکرده است! اینها مقرَّبین هستند. ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٌ﴾^۱.

پس افراد دارای مراتب مختلف و حالات گوناگون هستند. همین‌طور خود این افرادی که در راه راست و مسیر صدق قدم برمی‌دارند، هم از نقطه نظر اهتمام نسبت به مطلب و هم از نقطه نظر اهمیت دادن به مسئله، دارای حالات مختلف و جدّیت‌ها و عزم‌های متفاوتی هستند. بعضی‌ها از همین دسته، نسبت به مسائل و نسبت به دین، به دید بسیط نگاه می‌کنند و دینی را می‌پسندند که فقط در اعضا و جوارح آنها متمرکز است و دیگر فکرشان به بیشتر از این ترقّی ندارد یا خودشان نمی‌خواهند آن را ترقّی بدهند. خدایی را پذیرفته‌اند که فقط در

^۱ سوره واقعه (۵۶) آیه ۸۸ و ۸۹. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۸:

«و اگر این فرد از زمره مقرَّبین و نزدیکان درگاه احدیت است. پس جزای او عالم انبساط و فرح و سرور بی‌پایان و ریحان و گل و بهشت خاصّ و مخصوص می‌باشد.»

محدودهٔ یک فکر بسیط و عامیانه است و دیگر نسبت به خصوصیات و معارف الهی توجهی نمی‌کند. آن دین، چه دینی است؟ آن دین، دین عجائز است! نظامی می‌گوید:

از آن چرخه که گرداند زن پیر *** قیاس چرخ
گردنده همان گیر^۱

همین که انسان به صانع و به پروردگار اعتقاد پیدا کند، این دیگر برای او کفایت پیدا می‌کند و خود را نسبت به این مرتبه دلخوش و متوقف می‌کند. همین قدر تصور اینکه خدایی داریم، او را اشباع می‌کند و دیگر به سایر مسائل می‌پردازد و به مسائل دنیا رجوع می‌کند و نمی‌آید این مسئله را پیگیری کند. به صرف اینکه خدایی داریم و او ما را آفریده و معادی هست، مطلب را تمام شده می‌پندارد. اینها هم یک دسته هستند، اما چه کسانی هستند؟ اینها عجائز هستند!

اشعاری در تبیین معنای عبارت «عَلَيْكُمْ بِدِينِ
العَجَائِزِ»

^۱خ.ل: از آن گیر.

شاید مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام از

عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ^۱ در قضیه آن پیرزن،^۲ این است

که حداقل دینی که شما باید داشته باشید، دین این

پیرزن است! یعنی در همین مرتبه‌ای که الآن این

پیرزن متمرکز و ثابت است و با یقین در آن متوقف

است، شما هم به همین اندازه در اعتقاداتان ثابت

باشید! اما آیا واقعاً امیرالمؤمنین علیه السلام ما را

دعوت به همین مقدار می‌کند؟!

از آن چرخه که گرداند زن پیر *** قیاس چرخ

گردنده همان گیر

آیا معنای آن همین است؟ آیا آنچه راجع به

سلمان و اصحاب خاصّ رسول خدا و امیرالمؤمنین

و ائمه علیهم السلام آمده، همین مقدار از دین

است؟! آیا این معارفی که از ائمه علیهم السلام آمده،

برای همین عوام و برای همین عجائز است؟! آیا آن

اسراری که ائمه علیهم السلام کسی را قابل برای

القای آن اسرار نمی‌دیدند و فقط بعضی از اصحاب

^۱ کلیات حکیم نظامی گنجوی، ج ۱، بخش ۲، ص ۸۱.

^۲ رجوع شود به الله شناسی، ج ۱، ص ۱۹۸، تعلیقه ۴.

خود را برای القاء آن اسرار اختیار و اصطفاء
می کردند، همین دین است یا مسئله متفاوت است؟!
پس این معارفی که از ائمه علیهم السلام رسیده،
برای چه کسی رسیده است؟!!

جهان، آن تو و تو مانده عاجز *** ز تو محروم تر
کس دیده هرگز؟!!

چو محبوسان به یک منزل نشسته *** به دست
عجز پای خویش بسته

چه کردی فهم از دین^۱ العجائز *** که بر خود
جهل می داری تو جایز؟!!

دین العجائز همین دینی است که فقط انسان
از خلقت عالم و از وجود پروردگار یک ادراکی
بکند؟! پس بقیه چه می شود؟! اینکه مسئله‌ای
نیست! اینکه تکاملی نیست! اینکه معرفتی نیست!
این اشعار، واقعاً اشعار عالی‌ای است! می فرماید:

نشستی چون زنان در کوی ادبار *** نمی داری ز
جهل خویشان عار

پرده جهل به روی خودت انداخته‌ای و این

۱ خ ل: ازین دین.

پرده تو را از رسیدن به کمالات حاجز شده است. در آن محدوده فکر خودت همچون عنکبوت که بر درون تار تنیده خودش گرفتار آمده، تو خودت را گرفتار کرده‌ای! خداوند فهم و ادراک تو را بالاتر قرار داده و وسایل هدایت را در وجود خود تو قرار داده است، آن وسایل را بیرون بیاور و آن وسائط را به کار ببند تا خود را از محدوده عرف و عوام خارج کنی.

میاسا روز و شب اندر مراحل *** مشو موقوف

همراه رواحل

این کاروان‌ها که دارند می‌روند، تو خود را موقوف با آنها نکن. این کاروان‌ها هر کدام به راهی می‌روند. معلوم نیست کاروان اجتماع با آن راهی که تو می‌روی، و کاروان زمان با آن مقصد و مقصود تو تطبیق کند.

خلیل آسا برو حق را طلب کن *** شبی را روز و

روزی را به شب کن^۱

قوم و افراد زمان حضرت ابراهیم در چه

^۱ گزیده ابیاتی از گلشن راز، ص ۲۶ و ۲۷.

وضعیتی زندگی می‌کردند و در چه موقعیتی بسر می‌بردند؟! ما الآن از وضعیت و ظروف زمان انبیای گذشته تعجب می‌کنیم و می‌گوییم: «مگر ممکن است قومی بت پرستی کنند؟! مگر ممکن است قومی اعتقاد به الوهیت و ربوبیت صانع را کنار بگذارند?!» در حالی که خود ما به این بت پرستی گرفتار هستیم و هزارها بت و هزارها اندیشه باطل که ما را از رسیدن به مقصود باز می‌دارد، در درون نفس خود داریم. هزارها خدای مصنوعی و تراشیده بر دست و پای خود بسته‌ایم!

در آن آیه که حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و

علیه السلام می‌فرماید: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ

النَّاسِ﴾^۱ «پروردگارا، این بت‌ها بسیاری از مردم را

گمراه کرده‌اند»، آیا منظور حضرت ابراهیم این

بت‌های ظاهری است؟! یعنی آن حضرت با آن مقام و

با آن عظمت خود در مقام دعا و استغاثه به پروردگار

می‌گوید: این بت‌های تراشیده چوبی و آهنی، مردم را

^۱ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶.

گمراه کرده‌اند؟! اینها که چیزی نیستند! پس مقصود از این بت چه بتی است؟ منظور از این بت، بت نفس است! منظور از این بت‌ها، جاذبه‌های عالم دنیا است که تعلق انسان را به عالم دنیا تقویت می‌کند! منظور حضرت، این بت است؛ لذا اگر از نقطه نظر دقت بلاغی و ادبی به این آیه نگاه کنیم می‌بینیم که نمی‌فرماید: «إِنَّهَا» بلکه تعبیر به ﴿إِنَّهِنَّ﴾ می‌آورد! ﴿إِنَّهِنَّ﴾ برای مؤنث عاقل می‌آید؛ یعنی این اشیایی که در این دنیا هستند، آن‌چنان جاذبه دارند و آن‌چنان فریبندگی و جذابیت در آنها است که کأنّ برای انحراف افراد، دارای عقل و مکر و حيله و تجربه هستند و از نظر تعلق به نفس، جنبه تدبیر و اداره و تعقل به خود می‌گیرند و انسان را در محدوده بُعد از پروردگار نگه می‌دارند و صرفاً يك موجود ثابت و راکد و ساکن نیستند، بلکه حيله‌گری و مکر و جاذبه دارند و عقل و فکر را می‌ربایند.

(فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي)؛^۱ «هر کسی که به دنبال

من بیاید، او از من است!» این معنا که انسان مقصود و مقصد خود را ماوراء این امور قرار بدهد، برای کمتر کسی حاصل می‌شود؛ و این همان مسئله‌ای است که رسالت پیغمبران و ائمه علیهم السلام به دنبال آن است.

نقد نظریهٔ عدم نیاز به پرداختن به معارف الهی

از مرحوم آقا شیخ محمدعلی کاظمی که از بزرگان و علمای نجف بود، نقل می‌کنند که ایشان می‌گفتند:

اینکه ما به علوم و معارف الهی و حکمت نمی‌پردازیم، به خاطر این است که این مسائل در مقام عبادت و عبودیت، هیچ ضرورتی برای عبد ندارند! عبد در مقام عبودیت، باید عبودیت خود را بکند؛ حالا چه کار دارد مولا چه شخصی است؟! چه کار دارد مولا دارای چه اسماء و صفاتی است؟! چه کار دارد مولا دارای چه خصوصیات است؟! آیا مولای او مجرد است یا مادّی است؟ آیا مولای او دارای اسماء و صفات کلیه است یا نه؟ نحوهٔ نزول وجود و اسماء کلیه

^۱سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶.

به چه نحو است؟ مراتب عالیه به چه کیفیت
است؟ عبد باید عبودیت خود را بکند و دیگر به
این مسائل نباید کار داشته باشد!^۱

این حرف، حرفی بسیار اشتباه و بسیار دور از
واقعیت است! چون ما هم قبول داریم که عبد باید
عبودیت کند، ولی آیا همهٔ عبدها یک مرتبه دارند؟!
آیا ما عبد فراری نداریم؟! آیا ما عبدی که از حیطة
مولویت خارج می‌شود و خودسر است، نداریم؟! آیا
ما عبدی که دارای مراتب مختلفه از علم و اعتقاد و
صفا و خلوص است، نداریم؟! بله، ما باید در مقام
عبودیت باشیم؛ ولی چقدر فرق است بین آن عبدی
که خداوند چشم او را باز کرده و او را به مقام یقین
و معرفت رسانده و خطاب «أشهد أن محمدًا عبده و
رسوله»^۲ و «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا»^۳ شامل حال او می‌شود، با

^۱ رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۱۱.

^۲ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۲۵:

«گواهی می‌دهم که محمد بنده او و فرستادهٔ او است.»

^۳ سورهٔ اسراء (۱۷) آیه ۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۱۱، تعلیقه ۱:

«پاک و مقدّس است آن خداوندی که بندهٔ خود را در شب سیر داد از
مسجد الحرام تا مسجد اقصی.»

آن عبدی که هیچ‌گونه بصیرت و هیچ‌گونه معرفتی ندارد و همچون دین‌العجائز، یک اعتقاد بسیط را به‌عنوان دین برای خود پذیرفته است! آن‌وقت نتیجه آن این است که در مسائل، در قضایا، در فتن، در آن مواردی که برای انسان مشکل است و در آن ظروفی که احوال مختلف، نتیجه‌های مختلف اعتقادی را برای انسان به‌وجود می‌آورد، می‌بینیم این شخص با دیدی باز و بصیرتی مؤکد و یقینی کاملاً آشکار و روشن و قلبی مُستنیر و منیر می‌تواند به راه ادامه بدهد و افراد دیگر را هم هدایت کند و از مسائل پشت پرده اطلاع و به تمام زوایا و انحرافات اشراف داشته باشد! اما آن عبد دیگر که او هم در مقام عبودیت است، در این اوضاع و احوال هم خودش گمراه می‌شود و هم خلقی را گمراه می‌کند!

عبد، عبد است؛ اما کدام عبد؟ اگر صرفاً انسان می‌بایست فقط به همین مسائل و به همین اعتقاد ظاهری بسنده و اکتفا کند، پس این علوم و معارفی که از اهل بیت و امیرالمؤمنین و سایر اولاد او و در قرآن کریم است و بسیاری از آنها حتی برای بزرگان هم هنوز منکشف نشده است، برای چه کسی

آمده است؟! آیا برای دین العجائز آمده است؟! آیا برای صرف عبودیت آمده است؟! آن مقاماتی که برای اصحاب خاصه ائمه علیهم السلام مانند سلمان، جابر بن یزید جعفی، میثم تمّار، سعید بن جبیر و امثال اینها هست، مگر در سایر اصحاب یافت می شد؟! چرا ائمه به آنها نگفتند که نیازی به این علوم نیست و همان دین العجائز شما را کفایت می کند و دیگر سراغ بقیه مسائل نروید؟! پس این کلام کاملاً اشتباه و دور از موازین منطقی و علمی و شرعی و اعتقادی و الهی است.

پس انسان برای رسیدن به این مطلب و این نقطه و این قلّه باید اسباب و ادواتی را که لازمه این وصول است، اختیار کند و دیگر آن مقداری که مربوط به دین العجائز است، کفایت نمی کند! دیگر صرف یک نماز ظاهری و یک روزه ظاهری کافی نیست! دیگر صرف یک اعتقاد خشک به مبدأ و معاد، انسان را به نتیجه نمی رساند، بلکه این راه مسائلی را می طلبد و اقتضای دیگری می کند! بله، هر کسی به آن راه می خواهد برود، خب مسئله روشن

است؛ اگر نمازی بخواند که فقط صرفاً کلمات را در آن نماز اداء کند و جوارح و اعضای او آن تکالیف را اتیان کنند، مسئله تمام است! اگر روزه‌ای بگیرد که در آن روزه صرفاً افطار نباشد، اما غیبت و تهمت و هزار عمل زشت و حتی رفتن به مجالس لهو و لعب و محرّم باشد، روزه او صحیح است! اگر در نماز، ذهن و نفس او به هزار طرف از یمین و یسار تمایل داشته باشد و اصلاً متوجه آن مبدأ و معبود نباشد، آن نماز صحیح است! این همان نماز توضیح المسائلی است که صرفاً برای اداء تکلیف به آن توصیه می‌شود؛ اما آیا واقعاً این نماز، نماز است؟! آیا واقعاً این روزه، روزه است؟!!

پس رفتن به آنجا و حرکت به سوی آن نقطه و رسیدن به آن مقصود و آن کمال، راه دیگری را می‌طلبد. دیگر در اینجا باید انسان کاملاً حواس خود را جمع کند! هر جایی نمی‌تواند قدم بگذارد و حرکت کند؛ بلکه باید در هر نقطه، طبق تکلیف قطعی قدم بردارد و علم و فهم و ادراک و عقل خود را به کار بگیرد و از [نظر و مشورت] افراد خبیر و بصیر نسبت به این مسائل استفاده کند و باید به

نهایت آن تکلیف واقف باشد!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ؛ لَا ظَهْرٌ فَيُرْكَبُ، وَلَا ضَرْعٌ
فِيْحَلَبُ؛^۱

«در فتنه‌ها مانند بچه شتر باش؛ نه پشتی دارد که
بار بر او بنهند، و نه می‌توان از شیر او استفاده
کرد.»

این به‌خاطر این است که تکلیف در اینجا
مشتبّه است. انسان نمی‌تواند در هر جا قدم بگذارد و
صرفاً هرچه به ذهنش می‌رسد، انجام بدهد! مبدا
مشمول آیه شریفه **(قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا *
الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
يُحْسِنُونَ صُنْعًا)**^۲ شویم! یعنی افرادی که سعی و
تلاش آنها در حیات دنیا گمراه است و تلاش
علی‌العمیاء و از روی نادانی است؛ ولی خیال می‌کنند
کار خوب انجام داده‌اند! مطلب این‌طور است.

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۶۹.

^۲ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴. الله شناسی، ج ۲، ص ۳:

«بگو (ای پیامبر)، آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان
زیان‌بارتر است؟! آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل
زندگانی پایین‌تر و پست‌تر گم شده است، درحالی‌که خودشان می‌پندارند
که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند!»

لذا در هر جا باید طبق تکلیف عمل کرد. در جایی که مسئله مشتبه است، مدار تنازعات نفسانی است، ظرف و زمینه و بستر مناسب برای تبادلات اهواء و امور نفسانی است، از خدا خبری نیست، دائماً ظرف زد و خورد و کشاکش اهواء است، این به سمت خود می کشاند و آن به سمت خود می کشاند، در یک هم چنین زمینه ای **كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ**؛ مانند ابن لبون باش! خودت را از مسائل کنار بکش و داخل در این فتن نشو!

اما در طرف مقابل، اگر زمینه انجام امور و فعالیت وجود داشته باشد، [باید اقدام کرد]. همان طور که اگر انسان به راه خود یقین داشته باشد - مثل اینکه در زمان امام معصوم علیه السلام باشد - در آنجا نیامدن و ساکت بودن و توقف کردن و گوشه انعزال گزیدن، خلاف است!

این دو مسئله در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است. شما ببینید بعد از رسول خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و مطلب را بیان کرد، ولی [اکثر مردم] نپذیرفتند و حضرت هم گوشه نشینی اختیار کرد. در اینجا دیگر خود را با آن جریان خلط کردن،

اشتباه است؛ بلکه باید به امیرالمؤمنین نگاه کنیم و ببینیم که او چه می‌کند تا ما هم همان کار را انجام بدهیم و نباید از دستورات او سرپیچی کنیم! وقتی هم که خلافت به امیرالمؤمنین می‌رسد، دیگر نباید در منزل نشست؛ بلکه باید آمد و او را کمک کرد!

سعد وقاص یکی از افرادی است که در اسلام بسیار چهرهٔ موجهی داشت^۱ و پدر همین عمر سعد بود. این شخص در زمان امارت و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت بیعت نکرد! گفت: «من نه با خلفای سابق بیعت کردم و نه با تو بیعت می‌کنم!» و خود را کنار کشید.^۲ چرا کنار کشید؟ چون امیرالمؤمنین را هم‌تراز و قرین با خودش می‌دید، لذا صریحاً می‌گفت: «اگر قرار به خلافت است، خلافت به من می‌رسد! خلافت شأن من است و من لایق برای خلافت هستم و دیگران این خلافت را غصب کرده‌اند!» لذا از امیرالمؤمنین کناره گرفت.^۳

^۱ رجوع شود به الإستیعاب، ج ۲، ص ۶۰۷.

^۲ رجوع شود به الكامل، ج ۳، ص ۱۹۱.

^۳ رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ۹۵ و ۹۷.

نتیجه این کناره‌گیری این است که بعد از امیرالمؤمنین با دريوزگی به دربار معاویه می‌رود و معاویه او را محکوم می‌کند و می‌گوید: «ای سعد، از امیرالمؤمنین چه می‌گویی؟ باید بروی بالای منبر و علی را سب کنی!» سعد می‌گوید: «من چهار چیز از رسول خدا شنیده‌ام که اگر یکی از آنها راجع به من بود، از ثروت تمام زمین برای من مهم‌تر بود!» و شروع می‌کند آن چهار چیز را برای معاویه نقل می‌کند. بعد معاویه می‌گوید: «ای سعد، تو که اینها را از پیغمبر شنیده‌ای، چرا علی را کنار گذاشتی؟!» سعد هم به دروغ و فقط برای محاجّه گفت: «من که نشنیدم! من فقط دیدم فتنه‌ها و مسائل و مشکلات از هر طرف دارند هجوم می‌آورند، لذا خود را کنار کشیدم تا از درگیری مسلمین به دور باشم و دست من به خون آنها آغشته نشود!» معاویه که آدم خیلی باهوشی بود گفت: «اینهایی را که تو برای علی نقل می‌کنی، مُبرّر ذمه تو نیست! تو این مسائل را از علی نقل می‌کنی، اما خود را از او کنار می‌کشی و برای من

خیلی باید دقت کنیم؛ چون این مسئله برای تک تک ما است! مرحوم آقا در این زمینه کلام عجیب و مهمی دارند. ایشان می فرمایند:

ای سعد، تو خود را از علی کنار می کشی و علی را در این زمینه تنها می گذاری! آیا تو از اصحاب مهم رسول خدا بودی یا نبودی؟! آیا تو به عنوان رئیس گروه تیراندازان در جنگ بودی یا نبودی؟!^۲ آیا همه تو را به عنوان یکی از افراد شجاع و صدر اول اسلام می شناختند یا نمی شناختند؟! پس تو با این موقعیت و با این شخصیت و شأنیتی که می توانستی نفوذ بسیاری در افراد داشته باشی و مردم روی شخصیت تو حساب باز کرده بودند، به چه دلیل علی را تنها گذاشتی؟! اگر تو در جنگ صفین یا در جنگ جمل و امثال ذلک همراه با علی بودی، آیا او ایس و عمار کشته می شدند؟! آیا این همه خون از مسلمانان می ریخت؟! پس تو با سکوت و با کنار رفتن خود، زمینه را برای نفوذ شیطان در

^۱ رجوع شود به مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۵؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۷۱؛ البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۸، ص ۷۷.

^۲ رجوع شود به الإستیعاب، ج ۲، ص ۶۰۷.

افراد غافل و جاهل مهیا کردی!^۱

خیال نکنیم که سکوت ما مسئله را تمام

می‌کند، نه خیر! به همان اندازه که نقش مخالفین و

معاندین در هدم اعتقادات و مبانی اصیل می‌تواند

مؤثر باشد، به همان مقدار هم سکوت ما، سکوت

خیانت‌بار است و زمینه را برای غفلت غافلین و جهل

جاهلین مهیّا تر می‌کند! اگر مردم شام و مردم جمل

می‌دیدند که سعد در لشکر امیرالمؤمنین آمده، شاید

زمینه و ظرف عوض می‌شد!

پس اینجا همان نقطه‌ای است که شیطان

می‌آید و انسان را گول می‌زند و می‌گوید: «خود را

از مسائل کنار بکش، آسودگی و تنعم و راحتی را

پیشه خود ساز تا از مسائل در امان بمانی!»

پس باید به تکلیف قیام کرد. در جایی که

انسان نباید کار کند و نباید دخالت کند، نرود و

دخالت نکند! در جایی که از انسان حرف نمی‌پذیرند

و مسئله مشکل‌تر و سخت‌تر می‌شود و آشوب به پا

می‌شود و آن جریان به راه خود ادامه می‌دهد و برای

^۱ رجوع شود به مبانی تشیع، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

انسان غیر از دردسر چیزی ندارد، در آنجا انسان باید

«كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ» باشد؛ اما در جایی که

حضور انسان می‌تواند نقطه‌ مثبتی در تثبیت مرام

صحیح و مرام حق باشد، جدایی و انعزال حرام است

و خیانت تلقی می‌شود! این رسیدن به تکلیف است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: باید

این‌طور باشید تا در زمرة مقربین باشید و تمام آنچه

خدا به ما داده است، آنها را هم به شما بدهیم!

امیرالمؤمنین راه را بیان کرده است، متها نفس ما

می‌آید و زمینه‌های مناسبی را که می‌بیند، می‌پوشاند

و با مطالب موافق تطبیق می‌دهد و توجیه می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

ما أَسْرَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ [آله] وَ سَلَّمَ

شَيْئًا كَتَمَهُ عَنِ النَّاسِ إِلَّا أَنْ يُؤْتِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَبْدًا

فَهَمَّا فِي كِتَابِهِ؛^۱

«پیغمبر هیچ مطلبی را [خصوصی] به من نگفت

و هیچ سرّی را برای من فاش نکرد که آن را از

مردم کتمان کرده باشد، مگر اینکه خدا فهم

[خاصی از] کتاب را به عبد خودش عطا کند!»

^۱ قوت القلوب، ج ۱، ص ۹۲؛ إحياء علوم الدين، ج ۳، ص ۱۲۲.

یعنی او همهٔ مطالب را گفت و هر گونه زمینهٔ مناسبی را برای مردم به وجود آورد، ولیکن فهم‌ها متفاوت است و ایادی شیطان بسیار است و نفوس و اهواء انفسیه در اینجا محلّ جولان است و نقش بازی می‌کنند و مردم را به راه‌های متفاوت می‌برند.

حافظ می‌فرماید:

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون *** کجا به

کوی طریقت گذر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی *** غبار ره

بنشان تا نظر توانی کرد

یعنی تو که از سرای طبیعت و تعلقات به ماده

بیرون نمی‌روی، کجا به کوی طریقت گذر توانی

کرد؟!

اینها برای چیست؟ اینها برای غبارهایی است

که ما آنها را به وجود آورده‌ایم، اینها برای ظلماتی

است که آن را بر خود هموار کرده‌ایم، و وقتی که

ظلمت و کدورات و تعلّقات بیاید، طبعاً نور خارج

می‌شود و عالم ارواح و عالم انوار رخت برمی‌بندد.

عالم انوار در جای خود محفوظ است، عالم قدس و

عالم وصول و حریم امن الهی در جای خودش

هست و نیازی به دعوت [به سمت آن] نیست؛ ما فقط تعلق را از بین ببریم، در همان لحظه ببینیم که احساس سبکی می‌کنیم یا نمی‌کنیم؟! ما فقط فکر خود را از دنیا برگیریم، آن وقت ببینیم که خدا در آنجا حضور دارد یا حضور ندارد؟! این یک مسئله است. اما [حضرت حافظ] در ادامه یک شعر دیگر هم دارد که برای مخلصین است؛ همان‌هایی که اهل حساب و کتاب هستند! می‌فرماید:

ولی تو تالِب معشوق و جامِ می خواهی ***

طمع مدار که کار دگر توانی کرد^۱

یعنی تا زمانی که تو به دنبال رسیدن به نعمات الهی و فیوضات آن عالم و مکاشفات روحانی و صور معنوی و اعلیٰ علیین و حور و غلمان هستی و مصاحبت با آنها را مدّ نظر داری، این مسئله تو را از یاد آن هدف هم صارف است.

خیلی عالی می‌گوید! می‌گوید اگر می‌خواهی

به آن نقطه و به آن قلّه برسی، حتی پایین‌ترها را هم زمین بگذار! یعنی دنیا که هیچ، دنیا که ظلمت است؛

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

حتی از رسیدن به آن نعمات الهی در مظاهر جمال و
در نزول اسماء جمالیه در عوالم ملکوت و جبروت
و مثال هم باید بگذری!

ولی تو تالب معشوق و جام می خواهی ***

طمع مدار که کار دگر توانی کرد

آن کار دگر چیست؟ رسیدن به ذات است!

[بزرگان] شوخی نکرده‌اند! اینها همه واقعیت دارد!

آنها رفته‌اند و رسیده‌اند و حالا دارند برای ما خبر آن
را می‌آورند.

حضرت موسی چه کرد؟ حضرت موسی

فقط به همین رسیدن به پیغمبری که اکتفا نکرد. خدا

حضرت موسی را پیغمبر کرد و او را به مقام وحی

رساند و از احکام و مبانی و معارف خود در درون او

قرار داد و او را برای هدایت افراد فرستاد. همه اینها

محفوظ، اما هنوز مراتب کمالیه حضرت موسی تمام

نشده بود. گرچه حضرت موسی در میان مردم است

و گرچه به تکلیف تبلیغ مشغول است و گرچه به

اراده و اذن و امر پروردگار است، اما یک مسائل

دیگری هم هست که خدا برای آن مسائل می‌گوید:

«باید بلند شوی و از قوم خود جدا شوی و بیرون

بیایی! باید از این تعلقات دست برداری! باید از بودن

با مردم یک قدری کناره‌گیری کنی!»

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرٍ﴾^۱

یعنی ما با موسی وعده ملاقات می‌گذاشتیم که از قوم

خود بیرون بیا! آیا خدا نمی‌توانست در همان زمانی

که حضرت موسی در میان مردم به تبلیغ مشغول

است، این معارف و این کمالات را برای او قرار

دهد؟! می‌توانست، ولی نظام او نظام دیگری است،

نظام او اقتضای یک راه خاص را می‌کند! پیغمبر

برای رسیدن به اینجا باید به غار حراء برود. موسی

برای رسیدن به اینجا باید از قوم خود فاصله بگیرد و

بیرون بیاید تا دیگر سر و صداها و رفت و آمدها را

نشنود.

امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر در آن

نامه خطاب می‌فرمایند:

وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيهَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ [تعالی] أَفْضَلَ

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۶۵:

«و ما با موسی سی شب را (برای ملاقات و تکلم) وعده نهادیم؛ و آن

سی شب را به ده شب دیگر تمام کردیم.»

تلك المواقيت و أجزَل تلك الأقسام، و إن كانت كُلُّها
لِلَّهِ إِذَا صَلَّحَتْ فِيهَا النِّيَّةُ و سَلَّمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ.^۱

یعنی برای خود بین خود و خدا بهترین اوقات
شبانه‌روز را اختیار کن و بهترین تقسیم را برای
خودت بردار؛ اگرچه تمام این کارها برای خدا است.
خیلی دقیق است! حضرت می‌فرماید:

می‌دانم که نیت تو پاک است و می‌دانم که از طرف
من برای رتق و فتق امور این مردم رفته‌ای و داری به
این تکلیف خود عمل می‌کنی، ولی تکالیف تفاوت
می‌کند و هر تکلیفی به جای خود محفوظ است!
صبحانه انسان را از نهار بی‌نیاز نمی‌کند. آبی که شما
در صبح خورده‌اید، شما را از آن آبی که بعد از ظهر
[نسبت به آن] عطش پیدا بی‌نیاز می‌کنید، نمی‌کند.
تنفسی که در این لحظه می‌کنید، شما را بی‌نیاز از

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۴۰. ولایت فقیه در حکومت اسلام،
ص ۴، ص ۹۵:

«بهترین و بافضیلت‌ترین اوقات را از تمام این اوقاتی که برای مردم مصرف
می‌کنی، آن وقتی قرار ده که خودت مابین خود و خدا خلوت داری!
جزیلت‌ترین و بافضیلت‌ترین اوقات را آن وقت قرار بده؛ اگرچه همه این
وقت‌ها مال خدا است و همه این کارها مال او است، اگر نیت صالح باشد و
رعیت در سلامت بسر ببرند؛ ولیکن آن وقتی را که می‌خواهی میان خود و
خدا به راز و نیاز مشغول باشی، باید پاکیزه‌ترین اوقات تو باشد!»

تنفس بعدی نمی‌کند. نمازی که در صبح می‌خوانید، شما را بی‌نیاز از نماز ظهر و مغرب و عشا نمی‌کند. هر کدام برای خود محفوظ است و هر کدام یک اثر مختصّ به خود را دارد. یعنی اگر [مالک] بخواهد فقط به عزلت بگذراند و افضل اوقات را همه اوقات قرار بدهد و به کار مردم نرسد، در بعضی از جهات وجودی ناقص می‌ماند و به کمال نمی‌رسد؛ و اگر بخواهد اوقات خود را به رتق و فتق امور بگذراند و به آن افضل اوقات و رسیدگی به خود و خلوت با خدا در گوشه عزلت و جدای از مردم [توجه نکند]، باز به آن کمال نمی‌رسد. امیرالمؤمنین می‌فرماید: کار مردم و رسیدگی به آنها به جای خود، اما پرداختن به خودت هم به جای خود!

«وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيهَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ [تعالی]

أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَ أَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ»؛ حضرت نمی‌فرماید: یک ساعت در شبانه‌روز، بلکه می‌فرماید: بهترین ساعت شبانه‌روزت را برای خود قرار بده! «وَ إِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَّحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ»؛

اگرچه همه آن برای خدا است و خداوند بر همه اینها

به تو اجر می دهد و موجب رشد و سعه وجودی تو می شود، ولكن هر چیزی به جای خودش محفوظ است.

اهل سنت از پیغمبر اکرم روایت می کنند که حضرت فرمودند:

لَوْلَا تَكثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ؛^۱ «اگر این ذهن آشفته شما نبود و کثرت گفتار در زبان شما نبود، آنچه من می دیدم، شما هم می دیدید و آنچه من می شنیدم، شما هم می شنیدید!»

یعنی این راه، مراقبه لازم دارد! این راه، زحمت دارد! برای رسیدن به این راه و این مقصود، ابراهیم خلیل باید امتحانات خود را طی کند و در یک هم چنین روزی اسماعیل خودش را ذبح کند:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾.^۲

این مسئله اختصاص به حضرت ابراهیم

^۱ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۷۷؛ المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰.

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۲۷:

«و یاد آور وقتی را که خداوند ابراهیم را به امتحاناتی آزمایش نمود و او از عهده آنها به خوبی برآمده، آنها را تامّ و تمام بجای آورد، خداوند فرمود: حال من تو را بر مردم امام قرار دادم!»

ندارد، بلکه مربوط به تک تک ما است. هر کدام از ما اگر این مرتبه و رسیدن به این نقطه را می‌خواهیم، باید بدانیم که آن راهی که خداوند برای گذشتگان قرار داده است، برای ما هم قرار می‌دهد! حالا این گوی و این میدان!

معنای صبار و شکور و ثمره داشتن این دو

صفت

حالا متوجه شدیم **(صَبَّارٍ شَكُورٍ)** به چه معنا است؟! رسیدن به اینجا صبر می‌خواهد؛ نه صبر [معمولی، بلکه] فوق صبر و فوق تحمل می‌خواهد! از قدیم گفته‌اند: «هر کس بیشتر پول می‌دهد، بیشتر آتش می‌گیرد!»^۱ اگر دین‌العجائز می‌خواهید، در آن دنیا هم به همین مقدار نصیب تو است؛ اما اگر آنچه بزرگان می‌خواهند و آنچه حضرت موسی و حضرت ابراهیم به دنبال آن بوده است می‌خواهیم، صباریت لازم است! باید خیلی صبر کنیم، باید خیلی تحمل کنیم و باید توفیق صبر و توفیق تحمل را هم

^۱ امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۵۹:

«هرچه پول بدهی آتش می‌خوری.»

از او بخواهیم.

حالا که خدا انسان را مبتلا کرده است،
می‌گوید: شکر آن را هم بجای بیاور! نه اینکه فقط
صبر کنی! یا صبر کنی و فحش بدهی و ناسزا بگویی!
یا صبر کنی و در دل خود غرغر بزنی! نه جانم، صبر
کن و بگو به به چه عالی است! صبر کن و شکر آن را
بجای بیاور! آن وقت می‌شوی شکور! پس هم خیلی
صبر می‌خواهد و هم خیلی شکر می‌خواهد، ولی
نتیجه آن چیست؟ دیگر نتیجه آن را بایست
إن شاء الله به برکت امام زمان و دستگیری مقام
ولایت، خدا همه ما را برساند تا ببینیم چه نتیجه‌ای
دارد.

نتیجه آن القاء مقام توحید است که خدا در
این دهه به حضرت موسی در کوه طور [عنایت]
کرده است. حضرت موسی هم کم درد سر نکشیده
است:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد *** که چند

سال به جان خدمت شعیب کند^۱

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۸۸.

و سایر مسائلی که برای او [پیش آمد.] این ذکر، القاء آن مقام معرفت توحید است که به واسطه آن اربعین برای حضرت موسی پیش آمد. در تهلیلات این دهه می خواندیم:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَالذُّهُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمَّا
يَجْمَعُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّوكِ وَالشَّجَرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَبْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَدْرِ،
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْعُيُونِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا
عَسَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الرِّيَّاحِ فِي
الْبَرَارِيِّ وَالصُّخُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمٍ يُنْفَخُ
فِي الصُّورِ.»^۱

^۱ المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۴۴۱. معاد شناسی، ج ۶، ص ۳۲:

«۱- به تعداد یکایک شب‌ها و روزگاریها، خدائی جز خدا نیست.

۲- به تعداد یکایک موج‌های دریاها، خدائی جز خدا نیست.

۳- خدائی جز خدا نیست؛ و رحمت او مورد پسند و انتخاب است از چیزهائی را که مردم گرد می‌آورند.

۴- به تعداد یکایک خارها و درخت‌ها، خدائی جز خدا نیست.

۵- به تعداد یکایک موها و کرک‌ها، خدائی جز خدا نیست.

۶- به تعداد یکایک سنگ‌ها و کلوخ‌ها، خدائی جز خدا نیست.

۷- به تعداد یکایک برهم نهادن چشم‌ها، خدائی جز خدا نیست.

۸- خدائی جز خدا نیست، در شب که می‌گذرد و سیاهیش عالم را می‌گیرد، و در صبح که می‌درخشد و نور می‌دهد.

اینها همه القاء مقام توحید ذاتی است، لذا ما باید این اربعین را خیلی گرامی بداریم؛ به خصوص این دهه ذی حجه که آثار و نزولات و جذبات توحیدی بسیار عجیبی در این دهه هست.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا
الإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ
الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱

خدایا در این روز عیدی ما را ظهور و فرج امام زمان علیه السلام قرار بده. عیدی ما را ظهور حکومت عدل مقام ولایت مقرر بفرما. «تُعِزُّ بِهَا الإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ»؛ در این حکومت اسلام و اهل آن

۹- به تعداد یکایک بادهائی که در بیابانها و سنگها می‌وزد، خدائی جز خدا نیست.

۱۰- خدائی جز خدا نیست، از امروز تا روزی که در صور دمیده شود و قیامت بر پا گردد.»

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۴۲۴. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۵:

«بار پروردگارا، ما جمیع گروه شیعیان با تضرع و ابتهال به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»

عزیز می شود، «و تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ»؛ و نفاق و اهل آن ذلیل می شود. ایادی شیطان و دست های شیطان همه قطع می شود. همه آن ایادی مقطوع است و راه به سوی تو هموار می شود.

«وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ»؛ خدایا در

هم چنین حکومتی ما را از داعیان خلق به طاعت خود قرار بده! «وَ تَرْزُقْنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»؛ و کرامت و وصول به اعلی مرتبه نعيم و روح و ریحان خود را نصیب ما بفرما.

برای سلامتی و تعجیل در ظهور و فرج امام

زمان علیه السلام، سه صلوات ختم کنید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ